



**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت هفتصد و نود و یکم





خانم زهرا سلامتی



با درود و سپاس بر تمامی کائنات عالم هستی و آقای شهبازی نازنین
برنامه ۹۱۱، غزل ۲۵۸۲ و ابیات انتخابی

به نام خداوند عشق

خواهم که روم زینجا، پایم بگرفتستی
دل را بربودستی، در دل بنشستستی
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۸۲

خداوندا درست است که مرکز را اجسام فرا گرفته است و دلم از طریق اجسام بیرونی ربوده می شود حرصم به چیزها در واقع عشق به توست اگر بخواهم سرکشی کنم و اتقوا و پرهیز را زیر پا بگذارم با رویدادها و اتفاقات دردزا پایم را می کشی و می خواهی که مرا به تصرف خودت در آوری که هیچ جایی نمی توانم بروم.

و به من یاد آور می شوی که مرکزت را همانیدگی ها قرار داده‌ای و آنها را ستایش می کنی چرا که اول و آخرم تویی و سیر تکاملی مرا این گونه قرار دادی که:

چون ز زنده مُرده بیرون می کند
نفس زنده سوی مرگی می تند
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۰

و می خواهی که از مُردگی من ذهنی که به زور اجسام را در مرکز قرار داده‌ام زندگی زنده که همان خداییت توست که تمامی وجودم را فرا گرفته است را بیرون بیاوری و درونم را پاک و به خودت زنده گردانی.

هیچ کُنْجی بی دَد و بی دام نیست
جز به خلوت گاه حق، آرام نیست
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۵۹۱

در حالی که تنها فضای گشوده شده و مرکز عدم است که محل آرامش و امنیت ما می باشد.

از هر جهتی تو را بلا داد
تا باز کشد به بی جهات
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۶۸

و خداوندا تو هر لحظه می خواهی مرا با جهات مختلفی از جمله: فکرها و باورهای اشتباه که بر حسب آنها می بینم و قضاوت و مقاومت می کنم و از آنها تأیید و توجه و جهت و هدف که زندگی زنده مرا اشغال کرده اند به بی جهتی که همان مرکز عدم و فضای گشوده شده است بکشانی و به نیستی برسانی.

همه را بیازمودم ز تو خوشترم نیامد
 چو فروشدم به دریا چو تو گوهرم نیامد
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۷۰

و خداوندا همه راه‌های مختلف را رفتم و از همه چیزهای مادی این جهانی از جمله همسر و فرزند خوشبختی و سعادت می‌خواستم و همه باورهای پوسیده گذشتگان و مقام و پول را آزمودم ولی خوش‌تر و بهتر و زیباتر از گوهر هُشیاری حضور و دریای یکتایی تو با مرکز عدم که می‌توانم در آن شناور باشم و به فضای خشکیده دردزای ذهن نروم را پیدا نکردم.

چون دید که می‌سوزم گفتا که قلاووزم
 راهیت بیاموزم کان راه نرفتستی
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۸۲

و خداوندا تو می‌دانی که تا به حال راه همانیدگی‌ها را در پیش گرفته بودم و از آنها کمک و یاری می‌خواستم، ولی وقتی که سوز و گداز و طلب حقیقی مرا یافتی که در افسانهٔ من ذهنی و باورهای درد زا دست و پا می‌زدم دستم را گرفتی و به سوی برنامه گنج حضور و اشعار مولانای جان هدایت کردی و راه را نشانم دادی، آن هم راهی که تا به حال تجربه نکرده بودم.

شاد آن صبحی که جان را چاره‌آموزی کنی
 چاره او یابد که تُش بیچارگی روزی کنی
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۷۷۷

و خوشا به حال آن لحظه‌ای که تو تعلیم دهنده جانم شوی، آن موقع من تسلیم امر تو می‌شوم و فضای درونم را با مرکز عدم گشوده می‌سازم که جانم را در دست بگیری و تدبیر و خردت را به من پیاموزی، چرا که قبلاً از تدبیرهای من ذهنی استفاده می‌کردم و راه حل می‌خواستم و تو به من فهماندی که اگر به جهات مختلف مادی بروم بیچاره خواهم شد و چارهٔ کار و زندگی‌ام پیش تو می‌باشد.

در جستنِ او با او، همراه شده و می جو
ای دوست ز پیدایی، گویی که نهفتستی
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۸۲

و برای جستن و یافتن و پیدا کردن تو فقط کافیست که فضا را باز کنم و هُشیارانهِ با تو همراه شوم و در واقع تو را در درونم جست و جو نمایم، چرا که تمامی وجودم را فرا گرفته‌ای و همهٔ وجودم از آن تو می‌باشد. و از پیدایی و آشکار بودن بی اندازه‌ات بود که تو را نمی‌یافتم و به اشتباه تو را در اجسام و باورها و مکان‌ها جستجو می‌کردم.

جئتَ اقربَ اَنْتَ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ
كَمْ اَقْلُ يَا، يَا نِدَاءٌ لِلْبَعِيدِ
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۶۸

«و تو از رگ گردن به من نزدیکتری تا کی در خطابم به تو بگویم «یا» چرا که حرف ندای «یا» برای خواندن شخصی از مسافت دور است.»

استیزه مکن، مملکت عشق طلب کن
کاین مملکت از ملک الموت رهاند
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۵۲

پس در نتیجه: نه بر حسب همانیدگی‌ها ستیزه می‌کنم و نه بر حسب آنها صحبت و قضاوت، بلکه بر حسب عشق و زندگی و فضای گشوده شده، فضای یکتایی را طلب می‌کنم و این سرزمین عشق است که مرا از مرگ در ذهن می‌رهاند و حتی عزرائیل هم نمی‌تواند در این زمینه کاری انجام دهد، چرا که جان من با جان اصلی‌ام یکی شده است.

و در پایان: وقتی که خرد بی منتهای کائنات سرگرم کار است، زندگی شخصی کوچک من زهرا را هم اداره می‌کند.

ای ز غم مُرده که دست از نان تهی است
چون غفورست و رحیم، این ترس چیست؟
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۸۷

پر انرژی و سالم بمانید.
خیلی ممنون، خدا نگهدار شما
-زهرا سلامتی



آقای علی از دانمارک



با درود و تقدیم احترام و با سپاس فراوان از آقای شهبازی عزیز و رعایت کنندگان محترم قانون جبران.

چراغ‌هایی از برنامه ۹۱۱:

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۸۹
هر که او را برگ این ایمان بود
همچو برگ، از بیم این لرزان بود

بر بلیس و دیو از آن خندیده‌ای
که تو خود را نیک مردم دیده‌ای
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۹۰

- چراغ روشن شده:

اگر به خیال خودمان آدم باایمانی هستیم باید خودمان را مورد آزمایش قرار دهیم تا بفهمیم ایمان عملی داریم یا ایمان ذهنی. اگر ایمان واقعی داشته باشیم، یعنی تا حدود زیادی هشیاری ما تبدیل شده باشد، این هشیاری حضور، دائماً ناظر و مراقب است که اسیر وسوسه‌های من ذهنی نشود و از حالت رضا و شکر خارج نشود. مثلاً برای امتحان، وقتی عصبانی می‌شویم آیا مراقب هستیم که این عصبانیت تبدیل به خشم و بروز یک واکنش منفی در ما نشود؟ یعنی آیا ناظر این حالت من ذهنی می‌شویم و با صبر و عذرخواهی، فوراً به حالت آرامش برمی‌گردیم؟ که در اصطلاح دینی به آن «کظم غیظ» گویند.

اگر این رفتار از ما سر بزند نشانه سنگین‌تر شدن کفه هشیاری حضور در ماست. جای لغزش آن جایی است که هیچ تبدیلی در ما صورت نگرفته باشد و در عین حال خود را کامل و بی‌نقص بدانیم، در حالی که عملاً مطیع و فرمانبردار اوامر دیو یا من ذهنی هستیم. این حالت می‌تواند بدترین حالت ممکن باشد، چون ما با عقل ناقص من ذهنی خیال می‌کنیم که داریم به خودمان و اطرافیانمان خدمت می‌کنیم در حالی که در حال ضرر زدن به آن‌ها هستیم.

آنکس که نداند و نداند که نداند
در جهلِ مرگب ابدالدهر بماند
-بیت منسوب به مولانا است.

به خاطر همین پندار کمال است که ابلیسیت در ما توانسته است به جای خدائیت بنشیند.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۶۶۱
گفت تو، زان سان که عکس دیگری ست
جمله احوالت، بجز هم عکس نیست

خشم و ذوق هر دو عکس دیگران
شادی قواده و خشم عوان
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت 2۴۶۶

-چراغ روشن شده:

اگر می‌خواهیم بدانیم که گفته‌ها و کارهایمان از روی تقلید است و یا از خلاقیت خودمان نشأت می‌گیرد باید خودمان را امتحان کنیم. برای این کار می‌توانیم به صورت ناظر مراقب گفته‌هایمان باشیم بینیم سرچشمه آن‌ها از کجاست. اگر دانسته‌های ما تقلیدی و کورکورانه باشد نسبت به آن‌ها تعصب هم داریم و چنانچه مورد انتقاد و یا ردّ کسی واقع شوند واکنش‌های شدیدی از ما سر می‌زند. وقتی کاملاً از ریشه خودمان جدا شده‌ایم همه گفتار و کردارمان از روی تقلید و دانشی است که یاد گرفته‌ایم.

همه هیجانات ما هم ناشی از تغییر وضعیت‌های ذهنی است. هیچ ثبات و سکونی در ما وجود ندارد، زیرا مرکزمان خالی نیست، و پر از همانیدگی و دردهای ناشی از آن‌هاست. با نگاهی به گذشته خودم، کمبود این دانش معنوی را در آن زمان به خوبی درک می‌کنم. به یاد دارم که چطور با ناآگاهی و غفلت، تحت تأثیر حرف‌ها و هیجانات اطرافیانم که مراکزی پر از درد داشتند واقع می‌شدم و متقابلاً من هم هیجانات و عکس‌العمل‌های مشابهی را نسبت به نزدیکانم بروز می‌دادم. همه خوشی‌هایم سطحی بود چرا که با کوچکترین تحریکی تبدیل به عصبانیت و خشم می‌شد، همچنین نسبت به یک سری باورهای سیاسی و یا مذهبی تعصب خاصی داشتم که کورکورانه آن‌ها را در مرکزم قرار داده بودم.

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۰
چون ز زنده مرده بیرون می کند
نفس زنده سوی مرگی می تند

-چراغ روشن شده:

اگر به صورت ناظر به کارهای من ذهنی مان نگاه کنیم متوجه می شویم که چگونه در حال تخریب و آسیب رسانی به خودش می باشد و اگر ما هم به عنوان هشیاری، خود را از او جدا نکنیم مورد آسیب واقع می شویم. برای اینکه بفهمیم تا چه اندازه مورد آسیب من ذهنی مان واقع می شویم می توانیم خودمان را امتحان کنیم. مثلاً در پایان هر روز، عملکرد آن روزمان را مورد ارزیابی قرار دهیم و بسنجیم که کجاها با من ذهنی همکاری کرده ایم و به خود ضرر زده ایم و کجاها با زندگی همکار بوده ایم و از گزند من ذهنی مخربمان در امان مانده ایم.

اگر نگاهی به گذشته‌مان بیندازیم متوجه می‌شویم هر جا به هر جنبه‌ای از خودمان آسیب رسیده است به خاطر این بوده که من ذهنی‌مان به صورت افسار گسیخته به سوی مرگ می‌تاخته و ما هم با او همراه بوده‌ایم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۸۶۰
شاد آن صوفی که رزقش کم شود
آن شبه‌ش در گردد و او یم شود

زان جرای خاص هر که آگاه شد
او سزای قرب و اجری‌گاه شد
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۸۶۱

زآن جرای روح چون نقصان شود
جانش از نقصان آن لرزان شود
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۸۶۲

پس بداند که خطایی رفته است
که سمن زارِ رضا آشفته است
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۸۶۳

-چراغ روشن شده:

پس از مدتی کار روی خود و جدّ و جهد در فراگیری این آموزش به این درک می‌رسیم که چیزهایی که قبلاً
برایمان خیلی مهم و جدی بود دیگر از درجه اهمیت افتاده است و در مقابل، برکاتی که از فضاگشایی و عدم
کردن مرکز نصیبمان شده است قابل قیاس با چیزهایی که ذهن آنها را مهم می‌داند نیست. وقتی از این برکات
برخوردار شویم بیشتر اوقات در حالت شکر و رضا هستیم.

هر چند که اندازه‌گیری میزان حضور به وسیله معیارهای ذهنی امکان‌پذیر نیست ولی برای ارزیابی و مراقب بودن هشیاری حضورمان می‌توانیم میزان رضایت و شاکر بودنمان در این لحظه را بسنجیم و هر وقت احساس کردیم از حالت شکر و رضا خارج شده‌ایم بدانیم که شهوت یک چیز ذهنی ما را به فضای ناشکری و عدم رضایت کشیده است، پس با شناسایی آن همانندگی می‌توانیم به این لحظه ابدی برگردیم.

با تشکر
علی از دانمارک



خانم نصرت از سنندج



با سلام، خدمت آقای شهبازی و دوستان همراه؛

چراغ‌هایی از داستان «به عیادت رفتن گر بر همسایه رنجور خویش» برگرفته از برنامه ۹۱۱ گنج حضور خلاصه داستان این است که به شخصی ناشنوا خبر دادند که همسایه‌ات بیمار شده، او خواست که حق همسایگی را ادا کند و به عیادت بیمار برود ولی با خود گفت من با گوش علیل و کر از سخن آن بیمار چه می‌فهمم؟! و او هم در اثر رنجوری توان حرف زدن درست و روشن را ندارد، ولی چاره‌ای نیست، باید مراتب ادب را پاس داشت و به عیادت بیمار شتافت ... او پیش خود اندیشید به لب‌های بیمار نگاه می‌کنم، همین که لب بیمار به حرکت درآمد حدس خود را می‌زنم و مقصودش را در می‌یابم. و سؤالاتی هم از او می‌کنم، پس درنگ جایز نیست ...

در مکالمه بین بیمار و کر همه قیاسات و حدس‌های «کر» اشتباه بود و این قیاس‌های اشتباه باعث کدورت بیشتر بیمار شد و به عبارتی نه تنها کر به نیت خود، که دلجویی از بیمار بود نرسید، بلکه با سؤالات و پاسخ‌های اشتباه بیمار را بیشتر آزرده، و آتش درد را در او بیدار کرد، ولی گر متوجه اشتباه خود نشد و راضی از اینکه حق همسایگی را به جا آورده از خانه بیمار بیرون آمد!

همچو آن گر که همی پنداشته است
کو نکویی کرد و آن برعکس جست
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۸۶

او نشسته خوش که: خدمت کرده‌ام
حق همسایه بجا آورده‌ام
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۸۷

بهر خود او آتشی افروخته است
در دل رنجور و، خود را سوخته است
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۸۸

چراغ اول: انسان‌ها قدرت انتخاب دارند و بنابراین باید مسئولیت کارهای خود را به عهده بگیرند، ما هم در راه معنوی باید مسئولیت انتخاب هشیاری خود را به عهده بگیریم، آن‌گر «قیاس» را انتخاب کرد.

چراغ دوم: هر کسی مرکزش عدم نیست «گر» است، چون از حس‌های دون استفاده می‌کند و با قیاس فکر و عمل می‌کند در نتیجه اشتباهات زیادی دارد.

چراغ سوم: هر کسی مرکزش عدم نیست «بیمار» است چون از جنس اصلی خود جدا شده است و آب حیات به او نمی‌رسد.

چراغ چهارم: با مرکز جسمی نمی‌توانیم به دیگران خدمت کنیم چون خدمت ما به خاطر تقلید از دیگران و حفظ ناموس بدلی من ذهنی‌مان انجام می‌شود و ریا و نفاق دارد و سرانجام باعث دشمنی می‌شود.

چراغ پنجم: در من ذهنی که صحبت‌ها با قیاس انجام می‌شود ما به قضاوت می‌رویم و سخنان دیگران را خوب و بد می‌کنیم پس بهتر است در من ذهنی از نصیحت، انتقاد و حتی دلجویی پرهیز کنیم و تا حد امکان فقط شنونده باشیم و سکوت کنیم.

چراغ ششم: خدمت با مرکز همانیده و اشتباهات ناشی از عقل جزوی، دردهای خاموش و پنهان را در دیگران، بیدار کرده و افسانه من ذهنی را در خانواده و جامعه گسترش می‌دهد.

چراغ هفتم: از بیان نقص‌های خود به دیگران طفره نرویم. بیان نقص‌ها باعث پیشگیری از قضاوت‌ها شده و رفتار دیگران با ما فضاگشا می‌شود، البته پس از پذیرش نقص خود در رفع آن تلاش لازم را بکنیم و در گاهلی من ذهنی خود را اسیر نکنیم.

چراغ هشتم: در من ذهنی اگرچه قصد خدمت و نوع دوستی را داشته باشیم ولی چون مرکزمان همانیده است وسیله هدف را فاسد می‌کند و به مقصود نمی‌رسیم!

داستان کر و رنجور به ما یاد آوری می کند که تا زمانی که هشیاری جسمی داریم مشکلات فردی و خانوادگی و جامعه و جهانی حل نمی شود! بلکه به آن مشکلات جدیدی اضافه می شود ... پس چه کنیم؟

- ۱- بهترین خدمتی که به خود و خانواده و جامعه و جهان می کنیم «فضاگشایی تا (آخرین) حد توانمان» است.
- ۲- تا (آخرین) حد توانمان و با کمک از زندگی گذشته خود و رنجش هایمان و اشتباهاتمان را ببخشیم.
- ۳- تا حد امکان دیگران را بدون قید و شرط ببخشیم.

تا با عمل به سه مورد یاد شده و فضاگشایی های پی در پی و کار روی خود و تکرار ابیات مولانا به «مستی حضور» برسیم. در مستی حضور اشتباه نمی کنیم و اشتباه ما درست است! ... در آن فضا زندگی از طریق ما فکر می کند و عمل ما هم از او سر می زند ... در این فضا، بخشش ما انعکاس بخشش های خداوند است و حد و حدودی ندارد.

گر رسیدی مستی‌ای بی‌جهد تو
حفظ کردی ساقی‌جان، عهد تو
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۰۸

پشت‌داری بودی او و عذرخواه
من غلام زلت مست اله
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۰۹

عفوهای جمله عالم ذره‌ای
عکس عفو، ای ز تو هر بهره‌ای
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۱۰
- *زلت: لغزش، اشتباه

با تشکر، نصرت از سنندج



خانم هیوا



با سلام و عشق فراوان خدمت آقای شهبازی بزرگوار و عزیزان دل‌گشای گنج حضور 

تا چو فرصت یافت سر آرد برون
 زین چنین مگری شود مارش زبون
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۶۲-۴۰

ما اگر با سست‌عهدی کم‌کاری کنیم من‌ذهنی سریعاً در درون ما با تغذیه از افکار درد پرور ما، خودش رو می‌بافه و سر کینه و رنجش و مرض‌های خودش را بیرون می‌آورد. و مکرش که همان ماندن و در تغییرناپذیری زندگی به سر بردن، در باورها و عادت‌ها و حالت‌های رفتاری و گفتاری مریض‌گونه هست که با آن انرژی‌های درد شروع به سخن می‌کند و مثل ماری زهرآلود که به هر چیزی و کاری دست بزند زهرش را می‌ریزد، و در روابط ما و حال و احوال ما و ارتباطمان با خدا خراب‌کاری می‌کند و نیشش را می‌زند.

گفت پیغمبر که جنت از اله
 گر همی خواهی، ز کس چیزی نخواه
 -مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۳

از کسی چیزی نخواه منظور این نیست نریم در بیرون هیچ چیزی از کسی یاد نگیریم، بلکه باید اموراتمون با یاد گرفتن دانش فنی از کسانی که توانا هستند تقویت کنیم و زندگیمون رو بچرخونیم. اصل منظور اینه که اون چیزی که از روح الهی ما باید به ما برسد را از کسی نخواه، مثل شادی، آرامش، امنیت، این چیزها رو از آدم‌ها از پولت از خونه و این‌ها نخواه و بلکه با باز کردن مرکزت این‌ها جایگاه درست را در زندگی شما پیدا خواهند کرد. و قطعاً به یاد داشته باش به موازات پاک شدن مرکزت از نیازهای روانشناختی قدرت شما چند برابر می‌شود برای داشتن و بدست آوردن نیازهای واقعیتون. جنت واقعی همان بیداری هست که بالاتر از آن آگاهی ذهنی هست که زندگی و شادی رو از انباشتن چیزها همیشه درک می‌کند و می‌بیند.

در همه ز آینه کژسازِ خود
 منگر ای مردودِ نفرینِ ابد
 -مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۰۱۴

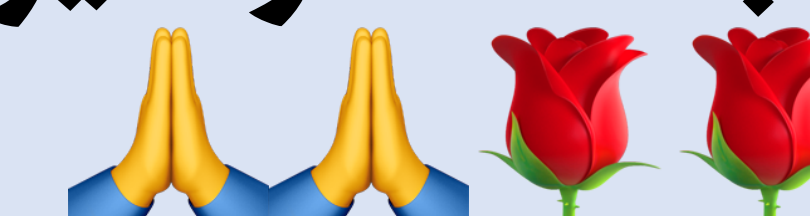
آینه کژساز، همان دل بیمار آدمی هست که تیکه تیکه شده و پر از مرض‌های همانیدگی چون کینه و حرص و رنجش و طمع و حسادت شده و انسان را به قضاوت و مقایسه کشانده و با همان دید رنج‌سرشت من‌ذهنی، نسبت به دیگران منگر چون این دید ویران بشری نفرین شده است. در طول تاریخ بشر شیطان صفت‌های انسان‌نما با همان دید، خرابی‌ها، جنگ‌ها و بی‌خردی‌های زیادی به بار آورده‌اند و تو ای انسان اگر می‌خواهی آثار این زهر تاریک حافظه گذشتگان بشر، در تو نباشد آینه دلت را پاک کن و فراوانی را بیاموز و همه رو اول قبل از دید من‌ذهنی با فضاگشایی با دید عشق و خدایی ببین.

و این گونه بگویم که:

وقتی خدا میتونه زمین و آسمان را به این خوبی بچرخونه و این همه برکت از آسمان و زمین به انسان‌ها برسونه، از اینه که آن‌ها کامل در اختیار خدا هستند به خاطر اینه در هر فصل سال زیبایی و نعمت خودشون و می‌رسونند. یک سال به خوبی نعمت باران نباشه و زمین به درستی کار نکنه و باران آسمان را به خوبی جذب نکنه، چه بر سر انسان‌ها میاد از کمیابی آب و غذا، هم انسان‌ها و هم حیوانات از نبود این برکت تلف می‌شوند، پس باید دستور و الهام خداوند بر آن‌ها خوب اعمال بشود تا دچار اختلال نشوند.

پس برای حضور هم همین‌ها انسان با خاموشی و تسلیم در برابر چالش‌های به خصوص زندگی‌اش رشد نکند حتماً به فقر معنوی و حتی مادی و خرابی جسم و روح دچار خواهد شد. باید آرام باشد و در برابر دردهایی که اتفاقات بر سر او می‌آورد کامل فضاگشایی کند و آرامش خود را حفظ کند، تا از عمق آن خاموشی الهام خدا مثل باران آسمان بر زمین بگیرد و راهنمای راهش چه در زندگی مادی، چه معنوی، چه سلامتی، و چه روابطش در زندگی شود، و از همه مهم‌تر مقصود آمدن به جهان را بیاموزد و با توشه‌ی پر بار حضور هم در جهان زندگی کند و هم جهان را به زندگی ابدی ترک کند.


– با تشکر هیوا





با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com